

مامان جونی و زیارت



مهسا پایسته
قفسه کتاب

همیشه تصمیم برای سفر، هیجان انگیز و باعث خوشحالی و شادی خانواده است. این‌که مقصد سفر کجا باشد و مهیا کردن اسباب سفر از چالش‌هایی است که اکثر ما قبل از مسافرت داریم. جدای از سفرهای کاری، آموزشی، درمانی و... بعضی سفرها علاوه بر سیاحتی بودن، زیارتی هم هستند که به اصطلاح در آن‌ها با یک تیر، دو نشان می‌زنیم. هر سفری، قاعدتا همسفرانی دارد که اگر اعضای خانواده باشند، لذت سفر را چند برابر می‌کنند. یکی از مسافرت‌هایی که از کودکی برای ما خاطره‌انگیز و شادی‌آفرین است، سفر به مشهد و زیارت حرم مطهر امام رضا (ع) است. مجید ملامحمدی نویسنده حوزه ادبیات دینی که بیشتر برای کودکان و نوجوانان می‌نویسد در یکی از جدیدترین کتاب‌هایش با نام «قصه‌های مامان جونی و زیارت» به موضوع سفر و زیارت پرداخته است.

مامان محمدی داستان‌های این کتاب را در ۵ جلد با عناوین: «دلنگ امام رضا (ع)»، «در مهمانی امام رضا (ع)»، «ماگم شده ایم!»، «سلام کردن ممنوع!»، «کیوتی که حرف می‌زد» نوشته است. این مجموعه داستانی توسط انتشارات به نشر چاپ و به بازار نشر کشور عرضه شده است. «قصه‌های مامان جونی و زیارت» به تازگی و همزمان با ایام دهه کرامت رضوی به صورت یک مجلد در قطع رقعی و با جلد سخت هم منتشر شده است.

این مجموعه داستان سفر دسته جمعی خانواده‌ای به مشهد برای زیارت حرم مطهر امام رضا (ع) است که بعد از مدت‌ها دلنگی، شرایط برای مشرف شدن آنها فراهم می‌شود.

ماجراهای جالب و خواندنی این کتاب در راه سفر طولانی از تهران به سمت مشهد و در قطار اتفاق می‌افتد. در این مسیر آنها با افراد مختلفی آشنا می‌شوند. در میان اتفاقات داستان در هر جلد کودک یکی از مباحث حوزه زیارت و



آداب، ضرورت و اهمیت آن، اطلاعاتی از اماکن زیارتی مسلمانان، حرم‌هایی که خواندن زیارت‌نامه در آنها ممنوع است را فرا می‌گیرد تا علاوه بر شناخت و معرفت نسبت به امام خویش و کسب دستاوردهای

معنوی بر کیفیت هرچه بهتر زیارت آنها کمک کند. داستان سفر پر ماجرای این خانواده با رسیدن قطار به مشهد و زیارت خانوادگی آنها در حرم مطهر امام رضا (ع) در جلد آخر به پایان می‌رسد.

به اعتقاد مجید ملامحمدی، نویسندگان محدودی در حوزه ادبیات دینی تمرکز دارند، از همین جهت با توجه به سبقه خانوادگی و فعالیت پدر بزرگوارشان آیت... محمد محمدی اشتی هادی در حوزه تاریخ‌نگاری اسلام و زندگی اهل بیت (ع) او نیز به صورت جدی در بخش داستان و ادبیات دینی وارد شده و تاکنون نیز آثار متعددی را نوشته و به چاپ رسانده است. «ماه غریب من»، «گل نهمه» و «زیارت‌نامه آمدی»، «مراغی‌های مهمان»، «گل نهمه» و «زیارت‌نامه امام رضا (ع)» از دیگر آثار امام رضایی است که مجید ملامحمدی نوشته است.

اندر احوال کارگران عزیز و نمایشگاه مجازی کتاب

پای جامه راه‌راه آبی و چند حماسه دیگر



رسیدگی به کم و کسری‌ها بودیم. کم‌کم فرصت کردیم اخبار نمایشگاه را دنبال کنیم. همه از مسؤولان تا ناشران از این استقبال بی‌نظیر مردم شگفت‌زده شده بودند و این بین، علاوه بر سود مالی ناشران، اداره پست چقدر کیف کرد از این حجم تبادل پستی!

سال ۱۴۰۰ که قرار شد دومین نمایشگاه مجازی کتاب برگزار شود، از همان اول، خط تولیدمان را بستیم و به جای چهارتا پاکت، چهار هزار پاکت دم دست گذاشتیم و خیلی بی‌صدا در شمالی کارگری‌مان فرو رفتیم و آماده شدیم برای دو هفته سخت و پکار.

در حالی که یاد و خاطره نمایشگاه بهمن ۱۴۰۰ هنوز داغ‌داغ بود و از واریزی آخرین قسط نمایشگاه توسط خانه کتاب، زمان زیادی نمی‌گذشت، این بار در بهار ۱۴۰۱ اعلام شد نمایشگاه کتاب، هم به صورت حضوری و هم به صورت مجازی برگزار خواهد شد. انگار خانه کتاب عزم کرده بود از ما کارگران زنده‌ای در امر بسته‌بندی کتاب بسازد.

پاکت‌ها را آماده کردیم، چسب و کارتن‌ها را دم دستمان گذاشتیم و حواسمان بود پاکت خالی برای کسی نفرستیم! حواسمان به این هم بود که گول نمایشگاه حضوری را نخوریم. پس از برگزاری دودوره نمایشگاه مجازی می‌دانستیم که مردم با وجود همه گرانی‌ها، باز هم به کتاب اهمیت می‌دهند و به خصوص مردمان دور از پایتخت از این امکان، استقبال خواهند کرد و بی‌آن که زحمت سفر به تهران را به خودشان بدهند، به ما کارگران عزیز زحمت می‌دهند و کتاب‌های مورد علاقه‌شان را در حالی که با پای جامه نشسته‌اند و پاهایشان را دراز کرده‌اند و جای‌شان را هورت می‌کشند، سفارش می‌دهند.

این روزها مشغول رتق و فتق ترکش‌های نمایشگاه ۱۴۰۱ هستیم. با همه دقتی که به خرج دادیم، باز هم چند بسته کم و کسری دارند؛ چند بسته اشتباهی رفته‌اند جای دیگر و از این جور ایرادات. اما حماسه پاکت خالی بر تارک انتشارات ما تا ابد خواهد درخشید.

عدد سفارشات هر ساعت بیشتر از پیش می‌شد؛ فرصت سرک کشیدن به گروه ناشران را نداشتیم تا ببینیم دیگران چه می‌کنند. فقط کارتن و پاکت می‌خریدیم و تلاش می‌کردیم آن عدد کنار سفارشات از چهار رقم به سه رقم و از سه رقم به دو و یک رقم برسد که نمی‌رسید.

در صبح‌های سرد بهمن ماه در تارک روشن هوا از خانه به انبار کتابمان می‌رفتیم و شب، از انبار خارج می‌شدیم. چند روزی بود که خورشید را ندیده بودیم و پوست دست‌هایمان از تماس مکرر با چسب و کاغذ و پاکت کنده شده بود. قیافه‌هایمان؟ فرتوت‌تر از کارگران سرگذر! کم‌کم خبر ناشران دیگر هم می‌رسید که آن‌ها هم همین اوضاع را دارند و حتی واقعا رفته‌اند از سرگذر، کارگر آورده‌اند برای بسته‌بندی و هر چقدر می‌فرستند باز هم تمام نمی‌شود.

شش هفت روزی بود خورشید را ندیده بودیم که خبر رسید نمایشگاه به جبران آن یکی دو روز اول که سایت قطع شده بود، تمدید شد. به هم نگاه کردیم؛ به قفسه‌هایی که داشتند خالی می‌شدند. حالا کم‌کم سفارشات روزهای اول و دوم هم رسیده بود دست مشتریان و تماس‌هایی شروع می‌شد که ما هیچ، ما نگاه...

آقایانی از یکی از شهرهای جنوبی ایران زنگ زد و کلی تشکر کرد بابت هدیه‌ای که در پاکتش گذاشته بودیم. ما هم اینجور وقت‌ها پشت تلفن چشمانمان را می‌بستیم و می‌گفتم خواهش می‌کنیم... آن‌ها در ادامه گفت ولی به جز آن بسته کوچک هدیه، چیز دیگری در آن پاکت بزرگ وجود نداشته و ما فراموش کرده‌ایم کتاب‌هایی که خریده را درون پاکت بگذاریم! هزار بار این اتفاق را مرور کردیم. این‌که چگونه می‌شود در آن پاکت بزرگ، کتاب‌ها را نگذاشت؟ چطور کسی که هدیه را توی پاکت می‌گذاشته نفهمیده پاکت خالی است؟ چگونه دور تا دور پاکت خالی را چسب زده‌ایم و نفهمیده‌ایم؟

تا یکی دو هفته پس از نمایشگاه، مشغول

در اوایل زمستان ۱۳۹۹ درحالی که تاخت و تاز کرونا به اوج خود رسیده بود و در محیط کار و خانواده و فک و فامیل، هر روز با خبر ابتلای عزیزانمان مواجه می‌شدیم و در اوج روزهای پرفشار و تعطیلات و قرنطینه‌های مکرر و شیفت‌بندی‌ها و در یک کلام کساد بازار کتاب و نشر، به ناگاه خبری آمد که توقعش را نداشتیم: برگزاری نمایشگاه کتاب به صورت مجازی!

فرصت زیادی نداشتیم تا خودمان را برای این رویداد فرهنگی مهم آماده کنیم. آمادگی برای چه؟ دقیقا نمی‌دانستیم! نه تنها ما که برگزارکنندگان هم علی‌رغم برنامه‌ریزی‌های احتمالی و جلسات متعدد، هنوز نمی‌دانستند قرار است چه اتفاقی بیفتد و اولین نمایشگاه مجازی کتاب به چه سرنوشتی می‌رسد.

طبیعتا یکی از ارکان مهم نمایشگاه مجازی، هماهنگی با اداره پست و تهیه ملزومات پستی بود. برای ما که پیش از این فروشگاه اینترنتی داشتیم، این پیش‌نیازها غریب نبود. ولی همه ناشران را عضو گروهی کردند که در آن گروه چیزی شبیه فاجعه و طنز همزمان در جریان بود. ناشران زیادی که با امر فروش اینترنتی کاملاً بیگانه بودند، عضو پست خانه کتاب نبودند و حتی درباره نحوه بستن کارتن کتاب و مهر و موم کردن پاکت پستی، باید آموزش می‌دیدند. سوالاتی می‌پرسیدند که آدم دوست داشت خنج بر صورتش بکشد. عضویت در آن گروه برای رفع مشکلات احتمالی واجب بود، گرچه محتوایش گاه خنده‌دار می‌شد و گاه لج‌درار.

چهارتا پاکت بیشتر از هر روز گذاشتیم دم دستمان و منتظر شدیم تا نمایشگاه شروع شود. بالاخره اولین نمایشگاه مجازی کتاب بی آن که روبانی قیچی شود و دست و سوتی بزنیم، شروع شد و اولین سفارش در کمتر از یک ساعت به بیست و چهارمین سفارش رسید. روی آن چهارتا پاکت، چهارتا پاکت دیگر هم گذاشتیم و کم‌کم داشتیم خوشحال می‌شدیم که یکهو سایت قطع شد! و دو روز اول نمایشگاه با همان چهارتا پاکت به پایان رسید.

روز سوم نمایشگاه مثل یک لاک‌پشت خسته و بی‌حوصله وارد پتل ناشران شدیم که عدد ۴۳۰ سفارش خورد توی صورتمان! حالا به جای چهارتا پاکت، باید چهارصد تا پاکت دم دستمان می‌گذاشتیم. فاکتورها را پرینت می‌گرفتیم، کتاب‌های هر فاکتور را جمع می‌کردیم و بعد هم بسته‌بندی و ارسال.

کمی دور خودمان چرخیدیم تا بالاخره توانستیم خط تولیدی بچینیم که از پرینت فاکتور شروع می‌شد و تا تحویل به مأمور پست به پایان می‌رسید.



سمانه وکیلی
کتابفروش